

جای دلگرمی است که بیشتر
 بویندگان این راه و از جمله دکتر
 ساعدی در همان مسیر درست گام
 بر میدارند که جلال آل احمد بجان
 هموار کرد .

ba u h a u s



1- Walter Gropius
 2- ICOM

از آغاز ماه آوریل تا پایان ژوئن
 ۶۹ به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس
 باهاس، نمایشگاه عظیمی زیر نظر
 والتر گروپیوس (مؤسس آن) و نمایان
 همکاری دولت جمهوری آلمان
 فدرال و معماران بزرگ (شورای
 بین‌المللی موزه‌ها) وابسته به
 یونسکو) از آثار هنرمندان این
 مرکز هنری ترتیب داده شد.

این آثار ابتدا در اشتوتگارت
 و سپس در لندن، آمستردام و پاریس
 عرضه گردید و هم‌اکنون در شیکاگو
 نمایش گذاشته شده است. مذاکراتی
 نیز جهت اعزام آن به تهران صورت
 گرفته است.

در جستجوی
 انسان کامل

از: سیما کویان

والتر گروپیوس و لودویگ میژواندررو دو معماریکه شهرت بین‌المللی دارند و هر یک مدتی زیادت باهاش را عهده‌دار بودند. در تابستان امسال بیش از آنکه بر نامه‌نمایشگاهها پایان پذیرد، در گذشتند. نمایشگاه باهاش که ابتدا به یادبود پنجاهمین سال تأسیس این مدرسه ترتیب داده شده بود، پس از مرگ این دو به بزرگداشتی از کوششهای این دو هنرمند - برای بافتن بیان هنری قرن بیستم - مبدل گردید.

اعضای مؤسسه باهاش ۵۰٪ هنرمندند (نقاش، مجسمه‌ساز، طراح، گرافیک، جواهرساز، دکوراتور، تئاتر...) عده‌ی نیز گالری‌دار، منتقد هنری، عکاس، طراح مبل، کارگردان سینما، لیتوگراف و حکاک.

باینکه باهاش، از آغاز، مدرسه تخصصی معماری نبوده است، یک پنجم دانشجویان آن معمارند. تقریباً بیش از نیمی از باهاشها به کار تدریس مشغولند ولی فقط عده معدودی تدریس را به عنوان تنها حرفه خود انتخاب کرده‌اند. ۵۰٪ باهاشها کتب و مقالات متعددی در زمینه‌های: هنر، سیاست، تاریخ، خاطرات، شعر، داستان کوتاه، زمان، علوم، مسکن، ساختمان بیمارستان، دکوراسیون، فرهنگ، عکاسی، باغ‌سازی، هنرهای نمایشی، مذهب، موسیقی، بهداشت و امثال اینها نوشته‌اند. اغلب اعضاء

باهاش شهرت بین‌المللی دارند. هیچ‌یک از باهاشها زندانی زمان خود نیستند، معدالک در هر کجا که باشند ساخته‌های آنان منطبق با شرایط محلی است که در آن فعالیت میکنند. قریب پنجاه سال است که باهاشها در ۳۰ کشور از پنج قاره جهان فعالیت دارند.

در سال ۱۹۶۵ گروپیوس طی مقاله‌ی برداشت شخصی خود را از «ایده» باهاش بیان کرد. ما قسمتهایی از آن مقاله را در اینجا نقل میکنیم:

«... هدف نیایی باهاش به ثمر رسانیدن معماری نو بود؛ یعنی آنگونه معماری که مثل طبیعت انسان همه چیز را دربرگیرد. کوشش باهاش در درجه اول موجه آنچه اکنون ضرورت و فوریت دارد بود یعنی حمایت از تولید مناب و حمایت از سکونتگاه در مقابل هرج و مرج مکانیکی، وسیعی در احیای زندگی و مفهومی آن جیت پیشگیری از اینکه انسان برده ماشین نبوده.»
 «در حقیقت باهاش تساوی حقوق تمام روشهای خلاقه و ارتباط آنها را بنا میکند در دنیای جدید میآموخت. راهنمای ما فکر زیر بود: شعور خلاقه، به ذهنیات بیش از مادیات بستگی ندارد و جزئی لاینفک از ماده حیات بخش یک اجتماع متمدن است. هدف دوگانه ما از طرفی بیرون کشیدن هنرمند خلاق از عالم رؤیا و یازگرداندن او به واقعیت زندگی روزمره و از طرف

دیگر انسانی و اعلام کردن رفتار خشن و کاملاً مادی کارخانه‌دار بود. برداشت ما از هماهنگی اساسی بین تمام فرم‌ها و زندگی، در نقطه مقابل «هنر برای هنر» و فلسفه خطرناکتری که از آن مشتق شده یعنی کار بی‌فایده قرار داشت.»

«بالاخره عده‌ایکه تحول فرمها برایشان اهمیت داشت... متوجه شدند که راه آشتی هنر و تولید صنعتی، به رسمیت شناختن این نکته است که ماشین فقط وسیله‌ی است در اختیار آفریننده فرمها.»

«... کارخانه‌ها به بخش تولیدات غیرهنری و زشت، در بازارها ادامه میدادند و هنرمندان



طرح روی خلد سطله باهاش



رقص فلز - از آثار مکتب باهاس

انگیز فعالیت جسمی انسان گردد و او را در ازدیاد نیروی فعاله اش یاری کند.

بهارتی دیگر ماشین میتواند به نیروی خلاقه انسان شکل دهد... مسأله اساسی، یافتن طریقه صحیح تقسیم نیروهای خلاقه، در قلب مجموعه تولید است. صنعتگر با شعور گذشته در آینده مسئول تولید صنعتی خواهد بود و بجای اینکه آگاهیش با فعالیتت صرفاً مکانیکی هدر رود، از آن در یک کار آزمایشگاهی جهت تکمیل ابزار جدید استفاده خواهد شد و حوزه فعالیتش، عنصر سازنده وحدت تولید صنعتی، در حال حاضر صنعتگر جوان، بدلائل اقتصادی مجبور است زندگی را بعنوان کارگرساده کارخانه تأمین کند، یا اینکه مجری افکار شخص دیگری که هنرمند خلاق است، باشد. در هر دو صورت، حل مسأله بی شخصی مطرح نیست. محصولاتی که این کارگر با کمک هنرمند

مطرح است. این محدودیت اجتناب ناپذیر اینکار شخصی، بطور خطرناکی فرهنگ را در چهارچوب اقتصاد معاصر تهدید میکند. تنها داری این درد، تغییر روش کلی در مقابل مسأله کار است. این تغییر روش بر اصلی استوار است که با پیشرفت تکنیک به اثبات رسیده: به اینصورت که نوعی کار دستجمعی می تواند در مجموع بیش از سلطه فردی، بشریت را به نتایج مثبت برساند. کار دستجمعی از قدرت و مفهوم اینکار شخصی نمیکاهد بلکه برعکس اگر کار دستجمعی به آن اهمیت لازم داده شود، میتواند مفیدتر از فعالیت فردی باشد. بدینسان، ماشین فقط بعنوان وسیله ای اقتصادی که حاشین تعداد زیادی کارگر شده است شناخته نخواهد شد. در ضمن وسیله ای برای محدود کردن صنایع دستی نیز نخواهد بود.

در اینصورت ماشین میتواند وسیله ای برای التیام قسمت ملال-

بدون نتیجه سعی میکردند پروژه های افلاطونی خود را به آنها بفروشد. اشکال در این بود که هیچیک از این دو دسته عوفق نمی شدند بطور کافی در عمق تخصص دیگری نفوذ کنند و جوشی ثمر بخش از زحماتشان بوجود میاورند.

«از طرفی صنعتگر، به صورت سایه رنگ پریده بی درآمده بود. صنعتگر در فرهنگ قرون وسطی نماینده مورد احترام و مستغلی بود که بر تمام تولیدات زمانش حکمفرمایی میکرد و در عین حال تکنسین، هنرمند و بازرگان بود. کارگاه او کم کم به صورت دکان درآمد و خود او دیگر شیشی بوجود نیامورد و تبدیل به فروشنده شد. بدینسان انسان کامل گذشته، با محروم ماندن از بخش خلاقه حرفه اش تبدیل به یک موجود ناقص گردید. از طرفی صنعتگر امکان تربیت شاگرد را از دست داد و کارآموزان به کارخانه ها روی آوردند. زندگی مکانیکی کارخانه، احساس آفرینش و لذت کار فردی را در آنها از بین برد. این جوانان دیگر میل به آموختن نداشتند.»

«فرق بین صنایع دستی و کار ماشینی کدام است؟ تولیدات صنعتی و صنایع دستی به دلیل نوع ابزار متفاوت نیستند، بلکه این تفاوت بیشتر ناشی از تقسیم صنعتی فعالیتهاست، در حالی که در مورد صنایع دستی، نظارت کامل فرد

بهارتی دیگر ماشین میتواند به نیروی خلاقه انسان شکل دهد...

وجود می‌آورد، فقط تنوعات
تربیتی سلیقه‌ی جدید را عرضه
میدارد. این محصولات با وجود
نوعی خصوصیت ذوقی، نماینده
بیشتر آگاهی‌های جدید در زمینه
وسایل تولید نخواهد بود.

در اینصورت برای آماده کردن
کسانی که با حرفهٔ خلاق خود در
آینده بعنوان صنعتگر و معمار جانشین
ما میشوند چه باید بکنیم؟ برای
کشف کسانی که استعداد هنری دارند
و برای لایق ساختن آنان چه نوع
مرکز آموزشی باید بوجود
یاوریم؟

«تأسیس باهاس کوششی بود برای
تزدیکی بدنمای تولید صنعتی و
همچنین محلی برای پرورش جوانانی
که بتوانند در عین حال، کارگر،
صنعتگر و حتی هنرمند باشند...»
«اجرای تمام حرفه‌های هنری
بصورت وابسته یکدیگر برنامهٔ
آموزش گروهی، در کار معماری
بود.»

«معاصرین ما از ابتدا به سوی
آموزش تخصصی و سنتی روی
آوردند. این آموزش فقط شناسایی-
های تخصصی را عرضه میکند و به
معنا و هدف کار و ارتباطات آن با
دنایای خارج توجهی ندارند.»

باهاس با قراردادن «انسان»
بجای «حرفه» در صدر برنامه‌اش،
و بدلیل استعداد طبیعی انسان در
فهم زندگی بصورت یک مجموعه، با
آموزش سنن به مخالفت برخاست...»

«هدف باهاس پرورش «انسان کامل»
بود، انسانی که وسیله نیروی حیاتی
بنواند باطنیاتی غریزی به زندگی نزدیک
شود و در برابر اغتشاش‌ها و تسخ‌های
«تمدن ماشینی» مسلح باشد... فقط
هنگامی یک دانشجو ستواند سهم شخصی
فعالیتش را بکار خلاقهٔ زمان بیافزاید،
که توانسته باشد وابستگی عناصر دنیای
گرداگرد خود را درآید...»

«در کنار آموزش حرفه‌ی
و صنعتی، انسان خلاق باید زبان
فرهنگ را بیاموزد و بتواند به صورت
بصری افکارش را بیان کند. او
همچنین باید به شناسایی‌های علمی
مسائل بصری آشنایی داشته باشد.»

«در باهاس فعالیت بسیاری برای
باز یافتن دستور زبان خلاقه صورت
می‌گیرد، تا وسیله آن، دانشی
عینی از اصول بصری، در اختیار
دانشجویان گذاشته شود...»

«بهترین دانشجویان باهاس در
طول تحصیل مدتی به کارخانه
فرشته‌ها می‌روند و کارگران متخصصی
از کارخانه به باهاس می‌آیند و با
استادان و دانشجویان در مورد
احتیاجات صنعتی تبادل نظر می‌کنند.»

«در همکاری باهاس با مؤسسات
صنعتی بخصوص سعی میشد که
دانشجو با مسائل اقتصادی آشنایی
کامل پیدا کند. من مخالف نظریهٔ
کسانی هستم که معتقدند اهمیت دادن
به مسأله اقتصاد، وقت، پول
و محرف، باعث از بین بردن استعداد
خلاقهٔ دانشجوست.»

«اکثر مردم دانستن طراحی
و توانایی خلاقه را با هم اشتباه
میکند. «طراحی دانستن» فقط
مهارت است و فقط وسیله خوبی
برای بیان فضاست. هنر نه مهارت
است و نه چشم‌بندی. تنها پرورش
هنری میتواند قوه ابتکار و قدرت
خلاقه را خوراک دهد.»

در طول چهارده سال عمر
باهاس چه گذشت؟

در بهار سال ۱۹۱۹ و التز -
گروبیوس برای تأسیس باهاس در
شهر وایمر انتخاب شد. بتاريخ
۱۰ آوریل ۱۹۳۳ دویست نفر از
افراد پلیس باهاس را که چند ماهی
پیش از این واقعه بیگ کارخانه
متروک بر آن منتقل شده بود اشغال
کرد و ۳۲ دانشجو را توقیف.
شروع و پایان باهاس، مصادف با
ابتدا و انتهای اولین جمهوری
آلمان بود. این مؤسسه در طول
چهارده سال عمر خود، سه بار تغییر
مکان داد. هر بار جمهوریخواهان
از باهاس دعوت می‌کردند که در
شهری مستقر شود، و هر بار موفقیت
فاشیستها در انتخابات، سب راندن
باهاس میشد. باهاس بنظر آنان
بصورت چشمهٔ «هنر منحرف»
و «مرکز جوش فرهنگ بلشویک»
جلوه میکرد.

گروبیوس ابتدا جهت تدریس

در باهاس از نقاشان دعوت کرد. علت این انتخاب برتری قابل ملاحظه نقاشی از ابتدای این قرن نسبت به سایر هنرهای تجسمی بود. در واقع نقاشی به دید هنری جدیدی شکل داده بود که اصول معماری نو از آن مشتق میشد.

گروپوس بعقاید منتقدین هنری توجهی نداشت زیرا در اینصورت لازم بود از نقاشان اکسپرسیونیست که در آن زمان درهای موزه‌های آلمان بزوی آنها باز بود از قبیل تولنده^۵، شاگال^۶ و کوشکا^۷ برای تدریس دعوت کند، درحالیکه او هنرمندان تجزیدی و کویست را به باهاس فراخواند زیرا به ماهیت کسترو گنیوسیم^۸ در آثار آنها توجه داشت، ماهیتی که می‌توانست به معماری نو منتهی شود.

گروپوس همیشه طرفدار دانشجویان بود و به طرح‌ریزیهای آنها علاقه نشان میداد و اقدامات جدیدشان را می‌ستود و برایشان سفارش می‌گرفت.

اوپشینن عقاید دانشجویان اکتفا نمی‌کرد بلکه افکار تازه آنان را می‌پذیرفت و از طریق سخنرانی در مورد موضوعات مختلف و اجرای کسرت در مدرسه، آفق دید دانشجویان را وسعت میداد.

بر باهاس همیشه هیجان حکمروایی می‌کرد، زیرا همگی توجه خود را کاملاً به وظیفه‌یی که بر عهده داشتند معطوف می‌کردند. پایان هر فصل

همراه با تحولی نسبتاً ناگهانی بود. استادان در موقعیت مشکلی قرار داشتند زیرا مجبور بودند دائماً جوابی برای «مسائل روز» داشته باشند و بتوانند آنها را توجه کنند. در سال ۱۹۲۸، گروپوس باهاس را ترک کرد و معاونش هانس مهیر^۹ مدیریت مدرسه را به عهده گرفت.

در دوره ریاست هانس مهیر، باهاس حالت رسمی تری بخود گرفت و تدریس معماری وسعت بیشتری پیدا کرد. روانشناسی، اقتصاد و علوم اجتماعی به بقیه مواد اضافه شد. تهیه طرح برای کارخانه‌ها در این دوره توسعه یافت.

سال ۱۹۳۰ هانس مهیر مدیریت باهاس را، بعقل سیاسی، ترک کرد و «میزواندروز» ریاست مدرسه را عهده‌دار شد. برخلاف دوره هانس مهیر، میزواندروز به مسائل استتیک اهمیت بیشتری داد و تا حدودی روحیه باهاس تغییراتی بوجود آورد.

باهاس در سال ۱۹۳۲ توسط شهرداری داسو که اکثر اعضای آن فاشیست بودند بسته شد و به برلن منتقل گردید. در برلن، باهاس در یک کارخانه متروک بکار ادامه داد و در تاریخ آوریل ۱۹۳۳ توسط رژیم فاشیست بکلی منحل شد.

بعد از انحلال باهاس بسیاری از استادان و دانشجویان به ایالات متحده امریکا مهاجرت کردند و در آنجا به شاعه روش تدریس باهاس

ادامه دادند. بعد از جنگ دوم جهانی این روش تدریس باز دیگر بسوی اروپا بازگشت.

خلاصه‌یی از بیانیه سال ۱۹۱۹ باهاس

«معماری هدف نهایی تمام فعالیت‌های خلاقه انسانی است. تکمیل و زیبا ساختن معماری در گذشته وظیفه اصلی هنرهای تجسمی بود. این هنرها جزئی از معماری هستند و لاینفک از آن. امروز، هر یک از این هنرها زندگی مستقلی دارند؛ استقلالیی که بدون تشریک مساعی جمیع کسانیکه حرفه هنری دارند ادامه نخواهد یافت. معمارها، نقاشان و مجسمه‌سازان باید از نو خاصیت جامع معماری را دریابند، زیرا فقط در اینصورت میتوانند صفات بخصوص معماری را که با پیدایی «هنر مجلسی» از بین رفته بود احیاء کنند.

مدارس هنری در گذشته نتوانستند این هماهنگی را ایجاد کنند بعلاوه - در صورتیکه هنر آموختنی نباشد - چگونه میتوانند به این کار توفیق یابند؟ این مدارس باید بصورت

- 5 - Nolde
- 6 - Chagall
- 7 - Kokoschka
- 8 - Constructivisme
- 9 - Hannes Meyer



نویسنده کتاب

باهاس؛ طراحی تشریحی، معماری، مجسمه سازی، تاتر، نقاشی دیواری، شیشه رنگین سازی، عکاسی، فلز کاری، دکوراسیون، تملیغات و ترتیب نمایشگاهها و ریسندگی را می توان نام برد. باهاس درهریک ازاین رشتهها تأثیر انکارناپذیری بردنیای امروز داشته است.



پاپیون

«پاپیون» نام کتابی است که در مدت کمتر از سه ماه ۳۳۱۰۰۰ نسخه آن در فرانسه به فروش رسیده است. نویسنده کتاب، مرد شصت و سه ساله‌ای است که سالها در زندان به سر برده و طعم تلخ بی‌دادهای دستگاه داد را چشیده است. از یازده سالگی که بی‌مادر شد به مدرسه‌های شبانه‌روزی افتاد. از دیدن اینکه مادران بچه‌های دیگر به دیدن آنان می‌آمدند و بچه‌ها زیبایی و خوش قدوبالایی مادران خود را به رخ همدیگر می‌کشیدند رنج می‌برد و می‌گفت که مادرش

کارگاه درآیند؛ دنیایی که در آن اشخاص یا فقط طراح هستند و یا هنرمند باید از تو تبدیل به دنیای جامع معماری گردد.

معماران، مجسمه‌سازان، نقاشان! مایه همگی بسوی حرفه بازگردیم. «هنرخالص» وجود ندارد. هنرمند فقط يك صنعتگر الهام‌یافته است... ولی هر هنرمند باید بالاجبار از تکنیک آگاهی داشته باشد چرا که تکنیک، سرچشمه تفکرات خلاقه است.

پس بیایید تا منصف‌جدیدی بوجود بیاوریم؛ منشی که در آن اختلافات قشری، سدی از خودخواهی بین صنعتگر و هنرمند نکتیده باشد. همگی باهم معماری نو را بخواهیم، تصور کنیم و بیافرینیم. ساختمان آینده را، که در آن نقاشی، مجسمه - سازی و معماری پیکر واحدیست، دست میلیونها کارگر، چون نشانه‌ی بلورین از ایمان تازه‌ی که در حال پیشروست، بسوی آسمان بر خواهد افراشت.

مؤسسه باهاس به این ترتیب، يك مؤسسه آموزشی بزرگ است، و در عین حال، يك کارگاه عظیم آفریننده و عرضه‌کننده - و در بسیاری از زمینه‌ها پیشرو و مبتکر. در باهاس، دوره‌های مقدماتی و عملی رشته‌های مختلف هنری وسیله گروهی از استادان نامدار عصر حاضر تدریس می‌شود. از جمله برنامه‌های آموزشی

از همه مادرها زیباتر و مهربانتر بوده است. بر سر این سخن با یکی از بچه‌ها زد و خوردی کرد و او را به حالتی زار افکند که به بیمارستانش بردند. ویدنیال چنین ماجراهایی از تحصیل محروم شد. به نیروی دریایی رفت و برای آنکه کلاهی را به شکل بهتری درآورد و آنرا زیباتر کند آن را در آب جوش انداخت و همین امر موجب شد که او را به پنج سال زندان محکوم کنند. از زندان که در جزیره کورس بود گریخت. به نزدی افتاد و جاهلان او را که هانری شاریر نام داشت با نام مستعار پاپیون آوینیونی^۱ (زیرا که اهل آوینیون بود) یا «پاپیون شست بریده» می‌خواندند. قتلی روی داد و مقتول در آخرین

1 - Henri Charriere
2 - Avignonnais

دم گفته بود که پای یون بمن زخم زد ، پلیس او را بازداشت کرد و در ۱۹۳۲ به زندان ابد محکومش کردند و به مستعمره فرانسوی کاین در امریکای جنوبی فرستادند . در زندان نا آرام بود ، خود را زنده بگور می دید و برای گریز نقشه می چید تا آنکه در آستانه فرار ، یکی از زندانیان رازش را فاش کرد . پای یون او را کشت .

سرانجام در ۱۹۴۴ در ۳۷ سالگی به ونزوئلا گریخت . مدتی در معدن طلا و سپس در تأسیسات نفت آجا به کار پرداخت ؛ سپس از ازدواج به همناخنه داری مشغول شد . اما در زلزله شهر کاراکاس آنچه داشت تباہ شد و به ورشکستگی افتاد . روزی در روزنامه ای خواند که زنی به نام آلبرتین سارازین کتابی نوشته که شهرت جهانی یافته است . این زن هم سالها از عمر خود را در زندان به سر برده بود .

این خبر او را بفکر واداشت و تصمیم گرفت که مثل سارازین ، شرح حال خود را بنویسد . و پای یون ، این شرح حال است . درباره این کتاب فرانسوا موریاک نویسنده بنام فرانسه ، گفته است : « این همکار تازه ما بدون تردید استاد است » .

- 1 - Cayenne
- 2 - Albertine Sarrazin

تالار رودکی

دیگران ، دیگرانی که دوک درباره آنها نظر مساعدی ندارد ، خنده و تفریح دوک را تأمین کند . ولی دلکش غافل از آنست که قرعه فال بنام او نیز زده خواهد شد و دوک عیاش و زن باره به تنها امید زندگی او یعنی دخترش « جیلدا » نیز چشم طمع میندوزد . کشمکش میان ریگولتو (دلکش) و دوک بالا میگیرد تا آنجا که ریگولتو ، راهزنی را مأمور قتل دوک میکند . در پایان متن ، راهزن در شب انجام مأموریت ، به خواهش خواهرش که فریفته دوک است از کشتن او چشم می پوشد . با این شرط که کسی دیگر را بیابد و او را بقتل رساند و جسدش را در زمان عقر رجبای جسد دوک تحویل ریگولتو دهد . جیلدا که خود فریفته دوک است و نیز گفتگوی راهزن و خواهرش را بگوش گرفته است ، برای رهایی جان دوک خود را بمیان می افکند و راهزن او را بلاندرنگ از پای در می آورد . جیلدا در ساعت مقرر به ریگولتو تحویل میشود . . . و او ، مدتی بعد درمی یابد که قربانی دسیسه او ، دختر خود اوست !

موسیقی ایرانی وردی ، از زمان پرداختن به « ریگولتو » (۱۸۵۰) رنگی پخته تر گرفت و در اپراهای بعدی مانند : آیدا و فالستاف به اوج تکامل خود رسید . اپرای ریگولتو ، سرشار از ملودی های دل انگیز است .

تالار رودکی فصل هنری سال جاری خود را از ابتدای مهر ماه آغاز کرد ، دو اپرا ، یک باله کلاسیک ، یک کسرت توسط ارکستر سمفونیک تهران ، یکی دو برنامه رقص ، آواز و موسیقی ایرانی و بالاخره یک رسیتال و یک موسیقی مجلسی برنامه مهر ماه را تشکیل می داد . اپرای « ریگولتو » اثر « جوزپه وردی » آهنگساز قرن نوزدهم ایتالیایی در روزهای اول ، سوم ، پنجم مهر ماه برای نخستین بار در تالار رودکی بر روی صحنه آمد . متن ریگولتو که از روی داستانی انتقادی و طنز آمیز از « ویکتور - هوگو » وسیله فرانسکو ماریا پیانو (F. M. Piave) اقتباس شده است ، سرگذشت « دلشکی » است که در دربار دوک مانتوا (Mantua) - شهری در ایتالیای قرن شانزدهم - زندگی میگذراند و کارش جز آن نیست که با ریشخند و استهزاء